

شهید حسین عباسی




ازبنا علی
سازمان جامع سوادداری و آموزش عالی استان بوشهر

نام پدر	علی
تاریخ تولد	۱۳۳۷/۰۷/۰۳
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۴/۰۹/۲۰
محل شهادت	هور العظیم
مسئولیت	جهادگر
نوع عضویت	جهادگر
شغل	جهادگر
تحصیلات	دوره راهنمایی
مدفن	برازجان

زندگینامه

در گوشه ای از شهر برازجان خانواده با ایمانی زندگی می کردند که در انتظار تولد فرزندی لحظه شماری می کردند. هنگامی که چشم هایش را گشود نام حسین را بر او نهادند. از اخلاقی نیکو برخوردار بود. در برخورد هایش همیشه دارای روحیه ای شاد و بشاش بود و تبسم از لبهایش دور نمی شد. بین افراد خانواده دارای اخلاقی خوب و نمونه بود و این خصوصیات باعث گردیده بود تا هیچ یک از افراد خانواده و یا دوستانش از او دلگیر نشوند. حسین در سن ۶ سالگی پا به مدرسه نهاد و تا سال پنجم دبستان تحصیلات را در مدرسه معرفت برازجان سپری نمود.

«دستان کوچک»

مدرسه را دوست داشت اما فشار مالی و فقر خانواده او را بر آن داشت تا درس و مدرسه را رها کرده و به یاری خانواده بشتابد. با انجام کارهایی چون رنگ آمیزی و جوشکاری سعی نمود تا قسمتی از بار زندگی را به دوش بگیرد. در جریان پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام امت همگام با مردم در صحنه انقلاب اسلامی حضوری فعال داشت. پس از پیروزی انقلاب به مدت دو سال در نیروگاه اتمی بوشهر به کار و فعالیت مشغول شد. با توجه به عشق و علاقه خاصی که نسبت به اسلام و امام داشت تصمیم گرفت که به جبهه برود. لذا از طریق بسیج راهی جبهه گردید و در ناو تیپ امیرالمونین(ع) با استکبار جهانی به مبارزه برخاست. پس از برگشت از جبهه چون عشق به اسلام و امام را در سر می پروراند سر از پا نمی شناخت و نا آرام در پی ستیز با دشمنان بعثی کافر بار دیگر همچون جوانان صحرای کربلا به یاری امام خویش شتافت و این بار در لیبیک به مولا و مقتدای خویش تصمیم گرفت که از طریق جهاد سازندگی به جبهه برود و پس از عزیمت به منطقه تبود در قسمت قایقرانی – که تخصص ایشان بود به خدمت پرداخت.

«برای شهادت آمده ام»

برای تعمیر یکی از سنگرها رفته بود. کار تعمیر تمام شده به سمت قایق خود می آید غافل از این که دو فرشته آمده اند تا بالهای خود را به او هدیه دهند. ناگهان هواپیماهای عراقی در آسمان ظاهر می شوند ... با بمباران منطقه او نیز بال می گشاید و به آسمان پرواز می کند.

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

وصیت نامه ام را با نام خدا شروع می کنم:

من افتخار می کنم که در راه خدا شهید شوم من برای یاری اسلام و قرآن از جان و مال خود گذشتم و راه حق را پذیرفتم به گفته امام راه حق گرفتاری دارد. خدایا اگر می خواهی مرا شهید کنی من را بی سر به پیشگاه مولایم حسین بن علی(ع) بفرست. خدایا من شرم می کنم که در پیشگاه مولایم حسین(ع) سر داشته باشم. خدایا از تو می خواهم که شهادت را نصیب من بگردانی. از خواهرانم می خواهم که حجاب خود را حفظ کنند و با حجاب خود مشقت محکمی به دهان یاوره گویان بزنند و نگذارند که عروسکهای شرق و غرب ما را مثل خودشان کنند. از برادرانم می خواهم که راه خونین حسین(ع) سرور شهیدان را انتخاب کنند. اگر خونم بریزد و تکه تکه ام کنند نام مقدس خمینی را در هر قطره خونم می بینم از پدر و مادر عزیزم می خواهم که مرا حلال کنند و صبر و استقامت کنند تا خداوند از آنها راضی باشد. اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله(ص).

خاطرات

«بهشت زیر پای توست مادر»

در سن دو سالگی پدرش را از دست داد و بعد از آن من او را بزرگ کردم. خیلی او را دوست داشتم. همیشه به من می گفت: مادر جان بهشت زیر پای شماست. به من احترام می گذاشت و در کارهای خانه کمکم می کرد.

جبهه مدرسه من است.

هنگامی که می خواست به جبهه برود به نزدش رفت و گفت: مادر جان من امانتی در نزد شما بودم حال موقع آن رسیده است که این امانت را به خدا بازگردانید دستش را بوسید و راهی جبهه شد در جبهه که بود برایش نامه می نوشت در نامه هایش می نوشت که: این جا مدرسه ای است که من در آن تحصیل می کنم. جبهه خانه دوم من است و من در این جا چیزی کم ندارم. همزمانش می گفتند حسین خیلی صبور بود در جبهه در بدترین شرایط قرار می گرفت ولی ما می دیدیم که او صبور است. یکی از همزمانش می گفت: شهید عباسی در آخرین لحظات و در هنگام شهادت این جمله را بر لب داشت (مادر، مادر، بهشت زیر پای شماست)



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران